

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

یکشنبه ۳۰ می ۲۰۲۱

حمید انوری

یادی از خواهر نازنین ما، زنده یاد "مرجان!"



امروز یکشنبه (۳۰ ماه می ۲۰۲۱)، درست چهار سال ازگار می شود که زنده یاد "مرجان کمال" رخت از این دنیای دون برکشیده و به ابدیت پیوسته است و مادر را در سوگ خود نشانده است. بلی آن دخت پرتلاش و خستگی ناپذیر و با شهامت و عاشق افغان و افغانستان، عاشق سنگ و کوه و آب و هوا و گل و سبزه آن دیار، عاشق مردم بی غل و غش آن ماوا، عاشق زبان های شیرین و رنگین آن وطن، عاشق فرهنگ و تاریخ و جغرافیه آن مرز و بوم و عاشق محیط و طبیعت با صفای آن و عاشق...، با درد و دریغ که دیگر جسماً در بین ما نیست، اما روح پاک و بزرگ او همیشه با ما است و نظاره گر اوضاع و احوال آن ناکجا آباد که افغانستان آنرا نام است، سرزمین مقدس همه افغانها.

در نبود جسمانی او و پس از آنکه به ابدیت پیوست، بی شمار نوشته ها و یادداشت های او به همت مادر گرانقدر شان به دری ترجمه و از طریق انترنت در اختیار هموطنان قرار گرفت که دستان مبارک شان درد نکند!

در همین دو سه سال پسین به همت مادر داغ دیده و رنج کشیده روانشاد "مرجان کمال"، کتاب ماندگار "افغانستان در تلاطم تاریخ" به زبان دری از چاپ بیرون گردیده و هم اکنون در حال توضیح مجانی به پوهنتون ها، مکاتب و کتابخانه های مرکز و ولایات کشور است.

منابع معتبر فرانسوی تا کنون دو کتاب روانشاد "مرجان کمال" را طبع و نشر کرده و در دسترس فرانسوی ها گذاشته اند.

و اما دردا و دریغا که آن دخت سخت کوش، با شهامت و پرتلاش ما فرصت بیشتر نیافت تا مصدر خدمات بیشتر و بهتری برای هموطنان مظلوم و بی نوای خود گردد و تعدادی از پروژه های خیریه ای که در کشور آغاز کرده بود، ناتمام ماند و اجل فرصت بودن از او بگرفت.

ناپهنگام اجل، فرصت بودن بگرفت بلبلی را ز چمن، حین سرودن بگرفت

بللی! آن دخت بی بدیل افغان را دست ظالم اجل فرصت بیشتر نداد و روح پاک او به سوی ملکوت به پرواز درآمد، تو گوئی زمین با همه شور و غوغای آن، با همه ته و بالائی های آن، با همه نامردی و نامردمی های آن، جای آن دخت با شرف و چون برگ گل نبود و برایش سخت تنگی میکرد.

او رفت و بیشمار زن و مرد و پیر و جوان و طفل آن ماوای جنگ زده و آفت رسیده و آن تشنگان یک جرعه آب با خاطر آسوده را که با عشق و علاقه سرشار، با قلب ای به وسعت کهکشان، یاری می رساند و گل لبخند بر لبان خشکیده شان می شگفاند، سخت غمین و سوگوار ساخت. قصه های پُر غصه و سرگذشت پُر درد و غم زنان و کودکان افغان که خواهر با شهامت ما "مرجان کمال" در قریه های دور افتاده کشور و در ولسوالی های فراموش شده افغانستان، در حد توان و امکانات اندک خود، جرعه آبی در حلق خشکیده شان طی دو دهه پسون می ریخت، کم و بیش در نوشته هایش و نیز جسته و گریخته در کتابهای او آمده است که از شنیدن و خواندن آنها، دل سنگ آب می شود. و اما و مگر و دریغا و دردا که آن دخت بی بدیل افغان با پرواز ملکوتی خود، نه تنها بیشمار هموطنان، دوستان و عزیزان و آشنایان و استادان و همصنفان خود را داغدار ساخت، بلکه مادری را برای همیشه در غم و اندوه و غصه و ماتم نشانید که از تمام دار دنیا، فقط یک دختر داشت و دگر هیچ.

دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست
کز عقبش ذکر خیری زنده کند نام را
وصف تو را گر کنند ور نکنند اهل فضل
حاجت مشاطه نیست روی دلارام را

بلی! آن دخت سرافراز افغان یگانه فرزند مادر بود که مادر، هم او را مادر بود، هم معلم، هم دوست و رفیق و همراه و همدم و همراز روزی های خوب و بد او در حضر و در سفر. دردی که این مادر قهرمان در دل دارد، دردیست جگر سوز و گر بر کوهی نهی، بی گفت و گو، آب خواهد شد.

هیچ مضمون و هیچ شعر و هیچ مرثیه و هیچ تسلیت نامه ای، باری از چنان غم گران، به گرانی کوه بابا و به وسعت دوصد صحرا، کاسته نمی تواند.

نمی خواهم و سر آن ندارم که نمک بر زخم مادری بپاشم که در این شب و روز در سوگ از دست دادن توتۀ جگر خود، قطره قطره آب می شود، اما چار ناچار انسانیت حکم میکند به پاس همه خوبی های آن دخت سرافراز افغان چند سطری نوشته و یادش را گرامی دارم، هرچند خوب میدانم سبب ریختن اشک یک مادر داغدار میگردم، اما آرزو میکنم بر من ببخشایند، آخر نمی شود که بگذارم و بگذرم؛ هیچ راه دیگری هم موجود نیست تا لااقل تسلی دلی برای شان گردد.

و اما به فکر قاصر این کمترین، این مادر است که نخستین معلم فرزند است و آنچه کودک از مادر فرا می گیرد، راه آینده او را روشن و منور می سازد، پس جا دارد که از خواهر گرانقدر خود داکتر صاحب "فریده جان نوری" صمیمانه اظهار سپاس کنیم که معلم بی بدیل و کم نظیر برای "مرجان کمال" بوده اند و درس های بزرگی به آن روانشاد آموخته بودند.

یاد و خاطرات آن دخت افغان همیشگی و گرامی و روح و روان شان شاد باد! به پاس آنهمه تلاش و از خود گذری های چنان یک مادر، شعری را تقدیم شان میکنم که از لابلای یکی از ده ها کتاب زنده یاد "مرجان" تحت عنوان "جنگ مادر" * برای شان انتخاب کرده ام.

مادران خردمند

کودک هرآنچه دارد از آغوش مادر ست
گر زشتخوی باشد وگر نیک محضر ست
خویی که از نخست کسی را به سر ست
او را هماره تا به دم مرگ بر سر ست
در دفتر معلم و آموزگار نیست
آن تربیت که زاده دامن مادرست
رفتار مادر از پی سرمشق کودکان

هتر ز هر کتاب و ز هر گونه دفتر ست
خُرم تنی، که مادر دانایش از نخست
زی شاهراه دولت و اقبال رهبر ست
خوشبخت آن، که مادر دانا به روز و شب
چونان فرشته بر سر او سایه گستر ست
زن چو عقیق باشد و دانا و نیک خوی
در تیرگی جهل، چو تابنده اخترست
فرزند خوب، مادر نادان نپرورد
این نکته نزد مردم دانا مقرر ست
در دست مادران خردمند با هنر
خوشبختی و سعادت ابناء کشور ست
شعر از: ابولقاسم الهی (نوید)

* - جُنْگ: مجموعه، آلبوم، کَشکول، گلچین - دفتر یا کتابی که در آن اشعار و مطالب متنوع
درج شده باشد.